حرام آید و اگر طایفه از اهل شهر و طایفه بلند باشند و فاخاکستر باشد و اگر دو طایفه مساوی باشند مابقه تقدیم کنند و اگر بر
مرتبه کنند مرجح بود با خود قرعه بر شک کنند و حکم حلال و حرمت بکار آید اما حکم آن را نیابیم بعضی قرعه بر شک اولی و بعضی بر آب بیشتر
ثابت کنند حیطه بیشتر و مالیات و ما بیذر گاه بود که از صورت بود و گاه بود که بطعم گوشت اگر بجهول اول حلال باشد حلال بود و اگر بجهول
حرام باشد حرام بود و اگر سه حیوان مانند یکی حلال و دو بکی حرام حلال و دو حرام و از هر دو حرام و از هر دو حلال آن هر دو را خاکستر خاکی و گندم و وزع و را
مثال آن حرام است **فصل** و هم حیوانی که اگر بحل آن بیفتد باشد حرمت باشد و بار که زور و غش آن حرام بود و اگر حیوانی بحرام
کاو و گوسفند و مرغی باشد حرمت و ذکر شد و اگر حرمت کاو بود کراهت سخت و لیکن بعضی آن گوشت وی بر آن تجاست آید و صحیح آنکه گوشت وی حلال است
است شبهه و طایفه وی بنی کاو بود و اگر حرام باشد بر کل حکم کنی که حرام بود حکم این حیوان بود که آنچه است حرمت و حرام بود و کسانیکه حرام بود و اگر حیوانی
آدمی باشد آدمی در جنس رسیده باشد و اگر از مباح آن بر آمده باشد و اگر حیوانی که بوسیله آن حرمت و حرام بود و اگر حیوانی
و اگر حیوانی که گوشت و پرسلم و ذبح باشد و اگر حیوانی که حلال بود و حرام باشد باشد تا اول در حرام شکم از صحرا بیفتد و لیکن حلال بود و تا که مرغ
کشتی ما در وی بر نبود و حرکت ساکن کرد و اگر بعد از کشتن ما در زمان حرام زاید شکم ما در بخشند و بعد از آن ساکن کرد و بدیر و حیوانی که حرام بود و اگر
عقب کشتن ما در وی از شکم بیرون آید و حرکت مذبوحی رسیده بود و حلال بود و اگر سر وی بطعام آید و بیرون آید حرام بود و اگر حیوانی که حلال بود و
و اگر حیوان را کشتند و در آن بذکر حیوانی که شاست و آن کار بسیار از مقصود بیرون حلال بود و حرام است و لیکن از بهر شخص از آن حرام
آن کسی عقاب است و آن بهر سر کراهت نیست و کسیکه شیر و زبال و دنبال و دنبال و دنبال کند کراهت است و هر یک زنده و حرام و کراهت نیست و کشتن
زد کسی بعضی از حلال کراهت است اهل مه کسیکه بر سر چیزی است زراعت و ای ارث و صنایع مه و بعضی آنکه کما فی مطلق رضی است که بال بن نیست کسیکه ما
تجارت است و اختیار قاضی بر آن حکم و آن دی است که ذراعت است و مباح بدان صاحب و ضد بدان است که زراعت و صنایع فاضله و باک نیست از تجارت
و هر چیزی که در تناول وی ضرر است چون اکسیر و زهر و سنگ و زهر چون از حرام است و هر چیزی که آن پاک است و در وی ضرر نیست چون آب
حرام نیست مگر آنچه مستقذر است و طبع از آن متنفر چون آب آشنی و ابریق و بلغم و چون باشد آن حرام است و آن مهذب و آدمی که در وی
آنکه از هر چه حرام چون حرام چیزی غالب ایشان سلامت بود و هر گاه آن مستکره در وی طرب آذن بود و چون در وی حرام بود و لیکن
بخوردن آن حرام و آجب نباید و اگر سدی بود و آن مکروه بود و هر چیزی که آذیت بسیار کند و ذبح مانند و ما صحیح کسی را ندیدن ایم که بسیار از وی سفید بر آمده باشد
شد و روغن آنکه گوشت وی بخورند و نیکو خوردن و آن حرام نیست اگر خورد کان بدر زمین بر آن کشته باشد و آن باشد و آن بر آن بیفتد کردن آن جایز
ذکر مثال الاحکام حتی السنة الغلیظ و اگر شخص کلی و حیوانی که حرمت بر وی و رشد عاجز باشد و اگر این وی که نشوند اگر حرمت بر وی کند کاری رسد
حرمت و شکم حلیم مرد و اگر بر وی زنده باشد و مخالف باشد و اگر بشی باخره در کوه عذری اقتدا و ولیا بجای بر ساند که حیوة مستقر نماند و بعد از
وی را بکشند حرام بود و اگر حرمت حرامی بر آید و از میان آن امری مانند شد پس آن آب بسبب آن امر بر وی آید حلال بود
و اگر کوسفند را مباح غیر شکار بود و اگر حلال آن عقد بود باشد اگر حیوانی بحبس بهای تغیر حرکت شد و در ظاهر کشتی حکم کنی که گوشت
آن حیوان بذبح است حرمت و اگر بال از اهل بهی زنده بر کنید حلال بود و اگر ماهی که حرکت اعضا شکم وی نمی افتد و اطراف وی بدر بیاید
بر آن کشتی بخورند حلال بود و اگر ماهی در شکم ماهی بیابند حلال بود و هر گاه بال بال کشته بود و تغیر در وی در آمده حلال باشد و

ماهی بیابد کراهت است بشرط که بود و از زندگانی و بیرون کشتن ما را کراهت افتد **فصل** هم حرمت و کراهت است بعضی در آب
حیوان و هر دو گوشت خوک و سگ و مثل آن هر دو که حلال آن شد و طهارت است زیرا که اگر حرمت و حلال شود و بجهت تجارت
و باعث بر شوخ از زنده و از زنده مستقطع گردد و منافع سوخته و وصف حرمت و حلال و نجاست و طهارت و لیکن آن مقدر حرمت خانه و بر حرمت و قی
باشد آرد و دهانکه کاهی و از آن است و خوک و سگ و سر حرمت و آب و مرکب باشد و اگر باشد و اگر حرمت و حلال باشد و اگر حرمت و حلال
کاو و بعد کسب بحرمت و اگر مضطر طعام حلال یابد لیکن مالک بر طعام طیب بود و متاع غایت از و از حکم و حکم و وزع و بعضی
رفع مثال آن روا باشد و از بیت مالک و اما کسی که اما کسی که حرمت و اگر عاجز شود و اگر مضطر از روا باشد که حرمت باشد
و تارک الصدقه و بکشد و کسی که بخورد و اگر بر یک قضا بود و در آن بعد و در آن بیاشد و روا باشد که بر اعضا و بکشد و بعد از آن گوشت بخورد
و ما در بذر و روا باشد و اگر بعد از بکشد و باید بنا خود در آن بکشد و گوشت وی بخورد و اگر آن حرمت را بیند روا باشد و اگر بخورد و مگر که بعضی
باشد که زنده بود و چون آن زنده من حرمت و بسیار کی زنده بود بکی خالی حلال و اگر و اگر حرمت و اگر گوشت او و آن باشد حرمت و اگر آن
گوشت خوک بود و اگر حرمت گوشت آدمی باشد گوشت حلال بود و اگر حرمت حلال بود و اگر گوشت حلال بود و آن باشد حرمت و اگر آن
مواد آن از این بر شکی و ابنه بود و اگر این بر شکی زداوایم چنانکه و هم صفت است اگر هم و بوی باید باید و اگر بسیار مدد دهد و اگر مضطر طعام حلال و حلال یابد
و لیکن از آن بر یک است و مالک و تعاطی است اگر مالک طعام بر مضطر است مالک اولی بود بر آن چون از حاجت مالک و مالک و مالک
بیفتد و هر آن بیشتر اولی بود از مالک طعام و بر مالک طعام و آجب بود و اگر مالک طعام مضطر نیست بر وی واجب بود که طعام
غلط طرح هر خواه مضطر مسلمان بود و خواه کافر ذمی و اگر ذمی هدف مضطر را بدهد و قتل آن کند و اگر چه مودی شود بقتل مالک
و بر مضطر ضمان نفس لازم نباید و اگر مالک رفع مضطر را بکشد و قصاص لازم گردد و صورت بر مالک و اذن طعام و آجب بود و اذن طعام لازم نباید
شد بکه بعوض و عوض مالک مولد بر کسی باشد اخیر نقد بکه اندازه لازم گردد و اگر مالک اندازه آن طعام از آن نعمان و مالک لازم کرد و اگر شخص
از بیرون ارث و اجاره چیزی از حکم آن بر مالک آن بیاید و آن بخرید و با طلای یک یا مضاعف که بخالی و آن بخرد از بهر خصیل آن حالی که آن طعام و بر
مضاعف و مکروه کالا آن آن حرمت بیاید آیا بکند آن بیاید آن سه صورت در خدمت حرمت و صورت سه در سه آید و هر کجا مالک طعام بمثل المثل
و قرار سد چنین بنا آن اول آن حرمت و آن مکان است با مضطر مالی هست چیزی لازم بود و آن اگر با وی بیوفی باشد ممکن صاحب بر
باشد و آن را بالا آن یک و حرمت و اگر است لازم بود که آن حالت بدهد و طعام جسمانی و نان بر حضه بکن از حکم کرد بر مالک
هر آن که شود و اگر با مضطر مالی نباشد لازم بود که آن بسته بود و خواه و بر اجاری و یکی مالی بود و خواه بنو و خواه بر مالک و مفت در بر حال
بسته است بود و چون مالک شد المثل و فرشته عوض را و اینه که مالک و اگر دو اگر بر مالک سازد تمام اندک دهد لازم نباشد چیزی و بعضی
را باشد و اگر نفی و اگر بر مالک آن بر اهل چیزی و کسی که بر وی که بر وی و اگر مالک طعام داد و اگر مالک طعام داد و مالک
با مجتهد و اگر عوض بر اگر و عوض بر مضطر لازم نباید و صحیح آنکه اذن طعام از بر اینه آدمی معصوم لازم است طعام داد و علماء
بر آن که ابتدا بیعلم و بر حرمت بود چون است و فاو و حرمت و سگ بخیر امثال آن لازم بود تا آن مرد را که باشد تا آن زن باشد که سند کسی

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)